

برگرد، شهر امن و امان است!

■ موضوع: چگونگی بازگشت شاه از رم به تهران ملت‌پس
■ موقعیت: تلگرافخانه مرکزی تهران میدان سپه
(میدان توپخانه)

عصر چهارشنبه، ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، فضل‌الله زاهدی از تهرانی آشفته و غم‌گرفته به محمدرضا پهلوی در یک تلگراف کوتاه نوشت: «برگرد.» این پیام در واقع نقطه پایان به نتیجه رسیدن کودتا و مسجل شدن سقوط دولت دکتر مصدق در کمال ناباوری و بهت مردم تهران بعد از گذراندن یک روز پریه‌ها و تنش بود. به عبارت دیگر، با این تلگراف مجوز بازگشت محمدرضا پهلوی به تهران صادر شد و کودتایی که در مرحله اول اجرایش لو رفت، با تلاشی دوباره توانست مصدق را کنار بزند. شاه تلگراف زاهدی را در شامگاه ۲۸ مرداد در اوج ناامیدی از آینده سلطنتش دریافت کرد. این تلگراف برای او حکم بیدار شدن از کابوس ماجرای دولت دکتر مصدق و نهضت ملی شدن نفت و پایین کشیدن مجسمه‌هایش در میدان‌های بزرگ تهران بود. اردشیر آل‌عوض، تهران‌پژوه درباره ماجرای این تلگراف تعریف می‌کند: «۴ بعد از ظهر ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که فضل‌الله زاهدی خود را نخست‌وزیر اعلام کرد. عصر همان روز دکتر مصدق به بازداشتگاه رفت و زاهدی به شاه طی یک تلگراف خبر داد که اوضاع تحت کنترل است و او می‌تواند به تهران بازگردد. شاه که بعد از کودتای ناموفق ۲۵ مرداد گریخته بود در رم تلگراف را دریافت می‌کند.»

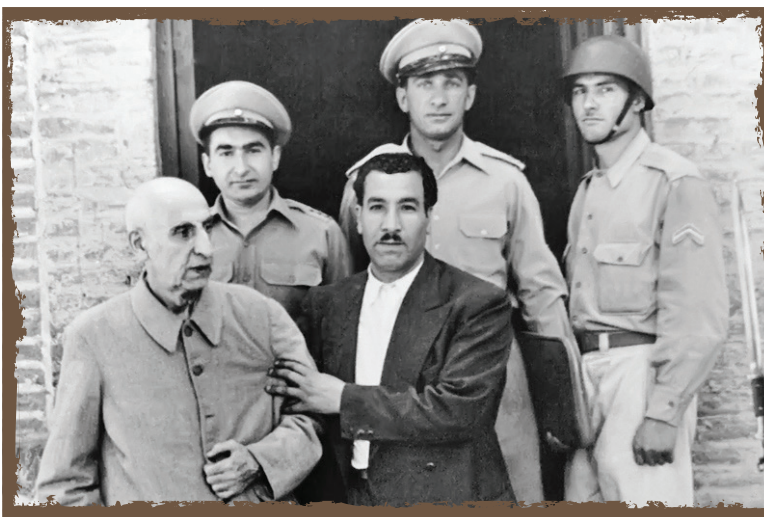
آل‌عوض با گریزی به جزئیات ماجرای لو رفتن کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه و مجوز دوباره بازگشتش به تهران می‌گوید: «محمدرضا شاه ۲۲ مرداد پای دوبرگه مهم را امضا کرد؛ اولی حکم برکناری نخست‌وزیر مصدق و دومی بر سرکار آمدن فضل‌الله زاهدی از فرماندهان ارتش به عنوان نخست‌وزیر. سپس بعد از ظهر از تهران خارج و به سمت سواحل



کلاردشت منتظر سقوط مصدق بود سوار بر هواپیما به مقصد عراق حرکت کرد و بعد هم از رم سر در آورد. تلگراف زاهدی در عصر کودتای ۲۸ مرداد بود که در واقع مجوز بازگشت دوباره او را صادر کرد.



خرز رفت. بهانه این سفر هم استراحت بود. نیمه‌شب ۲۴ مرداد گارد شاهی خانه مصدق را محاصره کرد. غافل از اینکه یکی از ارتشی‌های علاقه‌مند و طرفدار مصدق، نقشه کودتا را لو داده است. شاه که در



پشت پرده کودتا در پایتخت

■ موضوع: دستگیری و محاکمه مصدق
■ موقعیت: تالار آینه کاخ سلطنت آباد

خیانت رئیس شهربانی و سکوت و بی‌تفاوتی رئیس ستاد ارتش دولت مصدق در نهایت به سقوط دولت مردمی منجر شد و در چنین اوضاعی دستگیری نخست‌وزیر و محاکمه او دیگر کار دشواری نبود. ماجرای دستگیری و محاکمه مصدق و یارانش یکی از تاریک‌ترین بخش‌های حکومت محمدرضا پهلوی بود و از حافظه تاریخی ایرانیان محو نخواهد شد. مصدق با حکم دادگاه فرمایشی به ۳ سال حبس و تبعید به احمدآباد محکوم شد.

اردشیر آل‌عوض، محقق فرهنگ عامه نیز بر فتن عفو محمدرضا پهلوی را نقطه عطف دادگاه مصدق می‌داند و می‌گوید: «اول شهریور ۱۳۳۲ و بعد از اعلام

آن را مطالعه کرد. آل‌عوض برای محققانی که درباره ماجراهای کودتای ۲۸ مرداد پژوهش می‌کنند یک پیشنهاد دارد: «توصیه من به همه کسانی که می‌خواهند از واقعیت ماجرای کودتای ۲۸ مرداد آگاه شوند، مطالعه کتاب «نیروهای مذهبی در بستر حرکت نهضت ملی» نوشته علی رهنماست. این کتاب قرار بود در خارج از کشور منتشر شود اما مؤلف ترجیح داد آن را در داخل ایران به چاپ برساند که البته تدبیر مسئولان نظام جمهوری اسلامی هم بود. کتاب دوم علی رهنما به نام «پشت پرده کودتا؛ او‌باش، فرصت طلبان، ارتشیان، جاسوسان» هم خواندنی است. نویسندگان در این کتاب مجموعه‌ای از اسناد داخلی و خارجی و یکسری گفت‌وگو را مورد استناد قرار داده تا عناصر پشت پرده کودتا را معرفی کند.»

۲ خاطره از ۲ شاهد عینی



■ موضوع: ترسیم کودتا در خاطرات آیت‌الله جوادی آملی و داریوش اسدزاده
■ موقعیت: خیابان ناصر خسرو، لاله‌زار و میدان قیام

افرادی که ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ را درک کرده‌اند، تعدادشان زیاد نیست، اما خاطرات به یادگار مانده از آن روزها آنقدر زیاد است که می‌توان تاریخ آن روز تهران را از میان این خاطرات بازخوانی کرد.

آیت‌الله جوادی آملی، از مراجع تقلید در ۲۸ مرداد، ۲۰ سال داشت و در حال تحصیل در مدرسه مروی تهران بود. او می‌گوید: «در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ اما تقریباً ۲۰ سالمن بود. در همین تهران شعار رسمی مردم تهران مرگ بر شاه بود. من بارها این را به دوستانم گفته‌ام. جنوب تهران، نزدیک مولوی، یک میدانی داشت به نام میدان شاه که الان شده میدان قیام. در آن میدان، گلابی‌ها به بازار می‌آید. یک دستفروشی، گلابی میدان را از میدان خرید، آورد روی طبق دستفروشی، داشت روی طبقه می‌چید، داد می‌زد: ای شاه‌میوه، ای شاه‌میوه؛ همه ریختند روی بساطش، همه میوه‌هایش را جمع کردند ریختند دور که چرا می‌گویی شاه‌میوه، بگو مرگ بر شاه. چون شعار رسمی مرگ بر شاه بود. چه وقتی؟ نه و نیم، یعنی نه و نیم صبح. ده صبح کودتا شد. مصدق به زندان افتاد و کابینه‌اش هم به زندان افتادند و بعد از ظهر زاهدی روی کار آمد و دولت زاهدی تشکیل شد. همان‌ها همین مرگ بر شاه را به جاوید شاه تبدیل کردند.»

مرحوم داریوش اسدزاده، بازیگر سرشناس تئاتر و سینما، در ایام جوانی در مجله «تهران مصور» خبرنگار بود. او در خاطراتش گفته است: «من آن روز در تماشاخانه نصر، بالای سر کارگرا بودم و کارگرا مشغول آینه‌کاری‌های تماشاخانه بودند. تماشاخانه نصر کنار گراند هتل لاله‌زار بود. دفتر تهران مصور هم در طبقه بالای این هتل بود. من به تهران مصور به دلیل اینکه گاهی با آنها همکاری می‌کردم، رفت‌وآمد داشتم. از طبقه بالا جمعیتی خشمگین را دیدم که همه چیز را سر راهشان می‌شکستند. سریع به پایین برگشتم و کارگرا را صدا کردم پشت در تماشاخانه صندلی بچینند تا جمعیت نتوانند وارد شوند. آن روز با ساریدارمان در تماشاخانه ماندیم و بقیه کارگرا رفتند. وقتی عصر سر و صداها خوابید، صندلی‌های پشت در تماشاخانه را جمع کردم و بیرون آمدم. خاطره مرتب‌تری هم از اردشیر زاهدی دارم؛ او را از نزدیک می‌شناختم. بعد از ۲۸ مرداد به من گفت: «کجا بودی در روزهای منتهی به ۲۸ مرداد که در به در فرار می‌کردم؟ مرا گریه می‌کردی که کسی مرا نشناسد!»